



رابطه فقهای شیعه و حکومت در ادوار مختلف تاریخ ایران

سید مهدی طاهری

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی و مربی پژوهشی جامعه المصطفی العالمیه

seyedmehditaheri@gmail.com

چکیده

تعاملات دین و عالمان دینی با حکومت، بخش عمده‌ای از تحولات تاریخ ایران را به خود اختصاص داده است و فقهای شیعی به عنوان وارثان ائمه، بعد از غیبت آخرین امام معصوم(ع)، با اندیشه و عمل خود کوشیده‌اند تا ضمن پاسداری از حریم دین، حرمت مسلمانان و کیان اسلامی، در مسیر ایجاد جامعه و حکومت مطلوب گام بردارند. در این راستا عالمان شیعی در طول تاریخ پر مخاطره خود، همواره بر حفظ حقیقتی به نام تشیع همت گماشته‌اند و بنا بر محدودیت‌های موجود در سر راه آنها، فقط در مقاطع خاصی توانستند با استفاده از جایگاهشان، رهبری خود را فعلیت بخشند که انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) یکی از پرافتخارترین مقاطع تاریخی ایران است.

از آنجا که فهم عمیق تحولات معاصر ایران بدون بررسی تحلیلی و ارزیابی دقیق نقش علمای شیعه ممکن نیست، بنابراین نگارنده در این مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و تاریخی، به بررسی مناسبات فقهای شیعی با حکومت، در ادوار تاریخی جامعه ایران پرداخته و در پی آن است تا چشم‌اندازی را از سازوکارهای حفظ آرمانهای دینی و ایجاد حکومت مطلوب، توسط فقهای شیعی، در برابر حاکمیت سیاسی دوران گذشته، ارائه دهد تا به درک تلاشهای آنها در تحقق حاکمیت جامعه شیعی در ایران نائل شویم.

کلیدواژه‌ها: علمای شیعه، حکومت، تاریخ ایران.

مقدمه

نیاز به حکومت در جامعه، امری است که از گذشته دور تا به امروز، کمتر مورد تردید متفکران سیاسی بوده است. یکی از اهداف بعثت پیامبران صاحب شریعت نیز بیان چگونگی اداره جامعه و ضرورت حکومت بوده است و در لزوم حکومت همین بس که در هیچ نقطه‌ای از جهان، جامعه‌ای نبوده است که نتوانسته باشد بدون حکومت زندگی کند. به علاوه اینکه تأمل در اهدافی همچون لزوم ایجاد امنیت و نظم، حاکمیت قسط و عدل، پیشرفت زندگی مادی و معنوی و حفظ حدود و مقررات، مبین بدیهی بودن ضرورت وجود حکومت در جامعه می‌باشد.

ضرورت ایجاد حکومت و رهبر در جامعه تا حدی است که هرگاه جامعه از داشتن رهبر و دستگاه حکومتی صالح محروم باشد و یا بر سر دو راهی داشتن رهبر و حکومت ناصالح یا بی‌قانونی و هرج و مرج قرار گیرد، فرض نخست مرجح است؛ بدان خاطر که در جامعه‌ای که فاقد حکومت و دستگاه رهبری باشد، حتی به طور نسبی هم قانون رعایت نمی‌شود و هیچ حریمی حفظ نخواهد شد؛ اما در مقابل، در جامعه‌ای که دارای حکومت و رهبر است، حتی در صورت ناصالح بودن آن، حداقل تا آنجا که مصالح حکومت ایجاب می‌کند، نظم و قانون برقرار خواهد شد.

پیامبر اسلام (ص) به عنوان اسوه و الگو، در دوران حیات خود، هم‌زمان با فراهم شدن امکانات تشکیل حکومت، اقدام به تشکیل آن کرد. با دقت در قرآن و سنت نبی اکرم (ص) درمی‌یابیم که در زمان حیات ایشان، حاکمیت متشکل از دو نوع اقتدار - یکی دینی و دیگری دنیوی - نبوده است؛ بلکه یک رهبری واحد دینی و دنیوی بوده که در اختیار ایشان قرار داشته است. (۱) به علاوه اینکه احکام اسلام که توسط پیامبر آمد، منحصر در عبادات نبود؛ بدان خاطر که جامعیت اسلام به عنوان آیینی که بسیاری از مسائل فردی و جزئی را نیز فروگذار نکرده است، اقتضا می‌کند مسئله مهمی چون حکومت را که هدایت و مسائل اساسی زندگی بشر، به آن بستگی دارد، بدون پاسخ نگذارد. همچنین با نگاهی اجمالی به احکام و قوانین اسلام باید اظهار داشت که ماهیت این احکام به گونه‌ای است که اجرای آنها در سایه حکومت میسر خواهد شد و همچنین کسی باید حکومت را برعهده گیرد که صلاحیت تصدی اقتدار دینی و دنیوی را همانند پیامبر داشته باشد. به همین خاطر پیامبر از این امر غفلت نورزید و آن را به امر خداوند، به امامان معصوم واگذار نمود. در دوران ائمه، گرچه متأسفانه آنها در سالهای محدودی اقتدار دنیوی و سرپرستی حکومت را در کنار

اقتدار دینی عهده‌دار شدند، ولی مصالح مهمی همچون حفظ دین اسلام، عاملی بود که به موجب آن، گاهی با حکام در تعامل بوده‌اند و هر جا که کیان اسلام به خطر می‌افتاد در تقابل با آنها قرار می‌گرفتند.

اجرای احکام اسلام تنها مختص عصر معصوم نبود؛ بلکه چون پیامبر و ائمه وظیفه داشتند که در جامعه اسلامی برای اجرای احکام، حکومت تشکیل دهند و مؤمنان را هدایت و رهبری نمایند، همچنان باید کسانی در عرصه دینی و دنیوی مردم، اقتدار داشته باشند و آنها را سرپرستی کنند. بنابراین در زمان غیبت امام معصوم، معصومان امور را به افرادی سپردند که صلاحیت این امر را داشته باشند و بنابر اخبار و احادیث شیعه، این افراد همان فقها هستند. (۲) با وجود اخبار و احادیث دال بر صلاحیت علما جهت تصدی قدرت دینی و دنیوی، افراد قدرت طلب فرصت را از فقها و مجتهدان ربودند. با این حال ضرورت اصل وجود حکومت و برقراری نظم و قانون، جهت رهایی از هرج و مرج و مهم‌تر از آن حفظ دین، وظیفه‌ای را بر دوش فقها می‌گذارد که بالطبع آنها در غیاب امام معصوم، با اتخاذ سازوکارهایی در صدد حفظ آرمانهای دینی و به دنبال ایجاد حکومت مطلوب بودند اما متأسفانه بنابر محدودیتهای موجود در سر راه آنها، فقط در مقاطع خاصی توانستند با استفاده از جایگاهشان، رهبری خود را فعلیت بخشند که انقلاب اسلامی ایران با رهبری امام خمینی، یکی از پرافتخارترین مقاطع تاریخی است.

فرایند نظری انقلاب اسلامی ایران، برآمده از پیدایش نگرش سیاسی به اسلام، در جامعه‌ای دین اندیش است و چنین نگرشی در تکاپوی بیان تفسیر نوینی از حکومت، با یاری جویی از الگوی سیاسی صدر اسلام بوده و در مراحل بعدی نیز وامدار نقش آفرینی علما است. در این مقاله به صورت اجمالی به سازوکارهای علمای شیعی و نحوه تعامل آنها با حکومت تا انقلاب اسلامی ایران اشاره می‌شود:

۱) رابطه فقهای شیعه با حکومت در سده‌های نخستین

کوشش علما و فقهای شیعی در سده‌های نخستین پس از غیبت، نخست از جمع‌آوری احادیث و گفتگو پیرامون اصول دین و احکام شرعی در سده سوم، شروع شد که این کوششها سرانجام به تدوین «کتب اربعه» انجامید. (۳) به دنبال آن گفتگو و سیر اندیشه در میان متفکران اسلامی، علم کلام، به انگیزه اثبات دین اسلام، از راه استدلال عقلی، به رسمیت رسید و از آغاز سده چهارم، متکلمان و فقهای



بزرگ شیعی به تدوین و بررسی احکام شرعی و اصول پرداختند.

در این دوره علما و فقها به دلیل جوّ اختناق ضد شیعی، به خاطر وجود حکومت‌های نامشروع، سعی در فراهم کردن مقدمات ظهور داشتند و بدین ترتیب با خودداری از فعالیت علنی، عملاً به صورت فعال، وارد عرصه سیاست و همکاری با حکومت‌ها نمی‌شدند. شیعیان همچنین در دوران خلافت امویان و عباسیان، تحت ستم حکام، فرصت فعالیت آشکار را نداشتند و بنابراین علمای شیعی در این دوران، فاقد مناسبات رسمی و شکل سازمانی در انجام فعالیت‌ها بودند. ذکر این نکته ضروری است که علی‌رغم عدم ورود علما به عرصه سیاست و عدم همکاری با حکومت‌ها، بسیاری از مورخان و محققان تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، بر این باورند که به طور قطع حکومت‌های این دوره از لحاظ نوع حکومت، شیوه مدیریت و سازماندهی سیاسی، مرسوم هوش و استعداد سیاسی علما بوده‌اند. (۴)

در سالیهای پس از خلافت عباسیان، توجه حاکمان آل‌بویه به عقاید شیعه باعث شده بود که برخی از علمای بزرگ شیعه همانند شیخ مفید، سید مرتضی و سید رضی، نفوذ معنوی بر جامعه داشته باشند؛ اما با این حال هنوز فقهای شیعی از صحنه سیاست به دور بودند و غالباً در عرصه دین به فعالیت می‌پرداختند که به برکت این حضور، تشیع در این دوره از رشد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بالایی برخوردار شد. (۵) آل‌بویه در عین حمایت از شیعیان که باعث رشد چشمگیر فعالیت آنها در این دوره شد، به جهت حفظ مصالح سیاسی دولت خویش، در تعامل با مذاهب دیگر رویه مدارا را در پیش گرفته بودند که سرانجام نیز سلسله آل‌بویه با چیره شدن غزنویان بر ری و تسخیر فارس، توسط یکی از سرداران سلجوقی و ورود طغرل به بغداد، از میان رفتند. (۶)

با گسترش فعالیت اسماعیلیان و حسن صباح، علما در مخالفت با حاکمان جائر، مردم را به شورش و نافرمانی از حکومت فراخواندند؛ (۷) ولی در عمل اسماعیلیان نتوانستند در ایران جنبه همگانی پیدا کنند تا از علما و تشیع حمایت به عمل آورند.

در سده‌های هفتم و هشتم قمری به دنبال حکومت ایلغار مغول و فروپاشی سلسله شاهان ترک تبار سنی مذهب، به دلیل وجود برخی آزادیهای مذهبی و فعالیت علما در عرصه دینی، رفته رفته گرایش به شیعه در پاره‌ای از شهرها و روستاهای ایران افزایش یافت. در این دوره، متکلمان و فقهای شیعه، باز هم به خاطر نامشروع دانستن این

حکومت‌ها، چندان تمایلی به شرکت در قدرت سیاسی نشان ندادند و همکاری زیادی با دولت نداشتند. (۸) به عنوان مثال ابن طاووس و برادرش شیخ رضی‌الدین و علامه حلی و فرزندش فخرالمحققین به دلیل اقتضای زمانی بیشتر مشغول کارهای دینی بودند و به مراکز شیعه‌نشین ایران نیامدند. اما در عین حال با کوشش علمایی همچون علامه حلی، «الجایتو»، پادشاه مغول شیعه شد و نام «سلطان محمد خدابنده» را برای خود برگزید. (۹)

بدین ترتیب می‌توان گفت که در این دوران، مناسبات میان فقهای شیعه با حکومت، یک مناسبات غیر رسمی و فاقد شکل سازمانی بوده است.

۲) حکومت صفویه؛ رسمیت شیعه امامیه و شکل‌گیری دوره تاریخی جدید در رابطه فقها با حکومت

دوره دوم با حکومت صفویه شروع می‌شود که نوید دوران تاریخی تازه‌ای را در ایران می‌داد؛ بدان خاطر که دولت صفوی پس از یک فترت طولانی، با داعیه دین سر برآورد و این دوره نسبت به دولت‌های قبل از مغول، دو تفاوت عمده داشت: ۱. جایگزین نمودن اقتدار دینی شیعه به جای اقتدار دینی سنی مذهب. ۲. پدیدار شدن الگوی جدید در مناسبات میان دین و دولت. (۱۰) خاندان صفوی، با تکیه بر ایدئولوژی شیعه، حول محور اندیشه فقیه - سلطان توانستند حکومتی را بر پایه مذهب شیعه، به طور رسمی در سراسر قلمرو ایران، پایه‌گذاری کنند. تکاپوی حکومت صفوی، برای ترویج و توسعه مذهب تشیع، در



آغاز حکومت، با شدت بسیار همراه بود؛ ولی رفته رفته به این حقیقت پی بردند که گرچه با شمشیر می توان مردم را به پذیرش تشیع واداشت؛ ولی ترویج بنیادی تشیع و برآوردن نیازهای مذهبی کسانی که به تشیع گرویده‌اند، به وسیله‌ای دیگر نیاز دارد و در این زمینه باید راهی بنیادی و اصولی انتخاب شود. بنابراین پادشاهان صفویه، به دلیل جایگاه علما در جامعه ایران، (۱۱) جهت تقویت قدرت خود و همچنین تدوین قوانین حکومتی شیعه، از علمای بزرگ شیعه مناطق شامات، جبل عامل و بین النهرین جهت مهاجرت به ایران، دعوت به عمل آوردند. (۱۲)

ایجاد فرصتهایی همچون رسمیت یافتن مذهب تشیع در کشور بزرگی همچون ایران و حمایت سیاسی دولت نیرومند از آن، تهاجم سنگین ترکان عثمانی به منطقه شرق دریای مدیترانه و تهدید آزادی و اعتقادات دینی سکنه شیعه مذهب منطقه جبل عامل لبنان و همچنین به خطر افتادن امنیت جانی رهبران مذهبی و علمای جبل عامل توسط دولت عثمانی، ایران را کانون توجه علمای شیعه جبل عامل قرار داد. (۱۳)

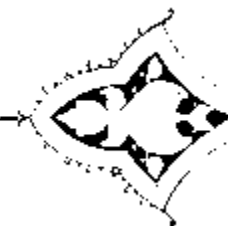
این مهاجرت از زمان شاه اسماعیل آغاز گشت و در زمان پادشاهی شاه طهماسب، فراخوانی عالمان به ایران به صورت یکی از سیاستهای اصلی دولت درآمد و صفویان از وجود آنان در ترویج و تعمیم آموزه‌های مکتب تشیع و تقویت قدرت خود بهره جستند و دست آنان را در کارهای حکومتی باز گذاشتند و با دادن درآمد موقوفات به علما و

ایجاد شبکه گسترده‌ای از شیخ الاسلام‌ها، صدرالاسلام‌ها و ...، کار نظارت و دخالت مستقیم و غیرمستقیم بر حکومت و امور جاری کشور را به آنها سپردند. (۱۴)

در این دوره بیشتر فقهای عصر صفوی پذیرفتند تا با مشارکت خود در امر حکومت، تنها حکومت شیعه جهان را در اداره امور شرعی یاری کنند و امور عرفی مثل آراستن سپاه و تعلیمات جنگی را به شاه واگذارند؛ بدان خاطر که روی کار آمدن حکومتی با داعیه اسلام، نعمتی بود که یک موقعیت استثنایی را برای عالمان شیعه فراهم می آورد و هرچند که در این دوره، امکان تشکیل یک حکومت کاملاً شیعی وجود نداشت؛ ولی حداقل آنها می توانستند از این موقعیت، نهایت استفاده را برای ماندگاری تفکرات شیعه ببرند.

یکی از مهم ترین علمای تأثیرگذار در این دوره «محقق کرکی» بود. ایشان عقیده داشت: «فقیه عادل امامی جامع شرایط فتوا که در احکام شرعیه به مجتهد تعبیر می شود، در حال غیبت، در تمامی موارد مربوط به نیابت، نائب ائمه می باشد»؛ (۱۵) با این حال با در نظر داشتن جنبه‌های پراهمیت شکل‌گیری صفویه و تأسیس آن بر بنیاد تشیع، در صدد استفاده از زمینه مساعد، برای دستیابی به استقرار نهاد تشیع برآمد. (۱۶) محقق کرکی در دربار شاه طهماسب صفوی، به منصب شیخ الاسلامی رسید و نفوذ او تا حدی زیاد بود که تمامی فرمانهای شاه باید به امضای او می رسید و حتی شاه نیز خود را از کارگزاران وی معرفی می کرد. (۱۷) با موقعیت ایجاد شده برای محقق کرکی، ایشان دست به یک رشته اقدامات مذهبی و سیاسی زد که در نتیجه اقدامات مؤثر وی، زمینه برای فعالیت گسترده علمایی همچون شیخ بهایی، میرداماد، کمره‌ای، مجلسی و ... در سراسر قلمرو صفویان فراهم شد؛ (۱۸) این در حالی بود که شیعیان، به ویژه فقها و علمای شیعی مذهب، در درازای نهمصد سال پیش از تشکیل حکومت صفوی، همواره تحت پیگرد و ستم حاکمان وقت بودند. بنابراین در دوره صفویه، علما به یاری حاکمان صفوی، شیعه را به کانون فرمانروایی آوردند و در مقابل، دولت صفوی نیز با وارد کردن روحانیت به مرکز قدرت، اصفهان را به کانون فقه شیعه تبدیل کرد. بدین ترتیب علما نقش مهمی در خط مشی ایران، در عهد صفوی، داشتند و خدمات مؤثری را در شکوفایی مذهب شیعه در ایران، انجام دادند؛ بدان خاطر که اولاً روش عمومی دولت ایران از خرافات صوفیانه مصون ماند و ثانیاً باعث شد تا عرفان و تصوف شیعی راه معتدل تری را طی کند.

با فروپاشی صفویه، مناسبات علما با حکومت به هم ریخت.



در دوران حمله افغانها به ایران و همچنین فرمانروایی نادرشاه، سازمان اداری روحانیت شیعه که در امتداد سازمان دیوان صفوی بنا شده بود، فروریخت و مکتب اصفهان عملاً تعطیل شد. بدین ترتیب دوره‌ای معروف به «دوره فترت» آغاز گشت که از میان سقوط صفوی تا شکل‌گیری حکومت قاجار، به طول انجامید و در این دوران علما، به دلیل ناامنی و بی‌ثباتی حاصل از سقوط صفویه و عدم توجه به منزلت و شأن آنها، به سوی عتبات مهاجرت کردند. (۱۹)

۳) تجدید حیات فقه‌های شیعه و نقش آفرینی آنها در عرصه‌های نوین

با تشکیل حکومت قاجار که مذهب شیعه بار دیگر تبدیل به مذهب رسمی ایران شد، روند دیگری در زندگی سازمان دینی روحانیان شیعه به وجود آمد. «در این دوره، روابط بین قدرت دولتی و مجموعه روحانیت شیعه، براساس شرایط و موقعیتها، در طول زمانهای مختلف، متغیر و متنوع بوده و با توجه به اقتضای زمانی، روندی از همراهی و هماهنگی تا نزاع و کشمکش را طی کرده است» (۲۰) و به طور کلی نحوه تعامل علما با حکومت، در این دوره، چند مرحله مهم را دربر داشته است:

مرحله اول، دوران شروع فعالیت در سیاست و کار حکومت است که از اول قاجار شروع می‌شود و تا آخر سلطنت فتحعلی‌شاه ادامه می‌یابد. در این مرحله با ایجاد نظم و امنیت نسبی، محیط برای اجرای نقش علما فراهم شد. علما، گرچه در این دوران در قیاس با دوره صفوی به تئوری‌پردازی مشغول نبودند؛ ولی برای دفع بحرانهایی همچون بابت، بهائیت، تصوف و ... به همکاری با حکومت می‌پرداختند.

یکی از مهم‌ترین تحولات این دوره، آن است که بر خلاف سده‌های قبلی که فقهای شیعه به دو گروه اخباری و اصولی تقسیم می‌شدند، در این مقطع تاریخی، با سعی و تلاش آیت‌الله بهبهانی، دوران شکوفایی اخباریان در ایران خاتمه یافت و اصولیان بر جامعه علمی و دینی ایران، حاکم شدند. (۲۱) همچنین به همت علمایی همچون ملا احمد نراقی، مباحثی همچون اختیارات فقها به عنوان نائبان معصوم در عصر غیبت (ولایت عامه فقها) و وضعیت سلطان مأذون از فقیه، مطرح شد (۲۲) و استدلال علما بر این بود که فقها جهت تدبیر امور جامعه صلاحیت و توانایی لازم را دارند و این ولایت مشمول همه مردم می‌شود و تبعیت از آنها، محدود به طیف خاصی نیست. (۲۳)

بدین ترتیب سلسله مراتب تازه‌ای در میان فقهای شیعه

شکل گرفت و در طی این فرایند، بازگشت مجدد مرکز فقه شیعه به عراق و آغاز سیادت نجف بر سازمان روحانیت شیعه، نیز رونق یافت و از این پس رسم برتری یک یا چند تن از مجتهدان بر دیگران و پذیرش ایشان از سوی مجتهدان و علمای شهرهای دیگر در ایران و عراق به عنوان رهبران معنوی جهان شیعه، آغاز شد. پس از آیت‌الله بهبهانی، مجتهدان بزرگ نجف، یکی پس از دیگری، ریاست روحانیت شیعه را در دست گرفتند و مناسباتی را سازمان دادند که بنیان آن بر اجتهاد و مرجعیت استوار بود. از جمله این مجتهدان سید مهدی بحر العلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، شیخ مرتضی انصاری، میرزای شیرازی، آخوند خراسانی، سید ابوالحسن اصفهانی و ... بودند که یکی پس از دیگری، در طی بیش از صد و پنجاه سال، از شهر نجف، بر سازمان روحانیت شیعه، نظارت می‌کردند. پس به طور کلی، مشخصه مرحله اول در دوره قاجار، تکمیل و توسعه مبانی فقه امروزی شیعه، ازدیاد نفوذ علمای دین و وارد شدن به امور سیاست و دولت بود. توجه به این نکته ضروری است که این دوره در غرب، مقارن با انقلاب کبیر فرانسه، جدا شدن دین از دولت و سیاست و همچنین شروع تمدن جدید در اروپا، می‌باشد.

دومین مرحله در حکومت قاجار، از ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه شروع می‌شود و با آغاز نهضت مشروطه در زمان مظفرالدین شاه پایان می‌یابد. برتری ظاهری غرب نسبت به سایر جوامع، باعث توسعه نفوذ سیاستهای اروپایی به ایران شد و شاه نیز به آنها امتیازات فراوانی داد. با این حال در عرصه داخلی، با وجود دلبستگی شاهان به ظواهر غربی، به دلیل ترس از قدرت و نفوذ معنوی علما، با دینداری ظاهری در صدد جلب نظر علما بودند؛ اما در عمل، برخی از شاهان و صدراعظمها با اعمال برخی اصلاحات، به تضعیف قدرت علما می‌پرداختند.

با وجود تمامی تلاشها جهت تضعیف علما، نفوذ معنوی مجتهدان شیعه، در حادثه تنباکو تجلی یافت و استبداد و استعمار، در این واقعه، به قدرت واقعی علما در جامعه ایران پی‌بردند. در واقعه تحریم تنباکو، «سید جمال‌الدین اسدآبادی» با روشنگری اندیشه علما، آنها را در برابر حکومت قاجار قرار داد (۲۴) و در این راستا بهنه نفوذ علما از خانه روستانشینان و دکان بازاریان تا اندرونی دربار قاجار، گسترده شد. به طوری که وقتی «میرزای شیرازی» فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد، نفوذ معنوی مراجع تا آنجا بود که سوگلی ناصرالدین شاه، قلیانهای اندرونی را جمع کرد و در پاسخ شاه که از او پرسید: «کدام پدر سوخته



قلیان را حرام کرده است؟» گفت: «همان کس که مرا به تو حلال کرده است.» (۲۵)

مرحله سوم در عصر قاجار، دوران قیام علمای تجدد طلب و مبارزه آنها برای تغییر رژیم خودکامه و مستبد و در نهایت برقراری رژیم مشروطه بود. در این دوره عواملی همانند هجوم خارجی به ایران، ولخرجی شاهان قاجار، رخنه اقتصادی بیگانگان به ایران و ... دست به دست هم داد و باعث اتحاد علما با روشنفکران، جهت مشروط ساختن اراده و قدرت شاه به سلطنت شد. بدین ترتیب در دوره معاصر، مشروطه به عنوان شروع یک تجربه جدید در رابطه علما با حکومت محسوب می‌گردد؛ بدان خاطر که علی‌رغم نفوذ علما بر جامعه ایران تا پیش از آغاز جنب و جوش تجدد و مشروطه خواهی، قدرت و نفوذ آنها بیشتر در اموری اعمال می‌شد که سلطه پادشاهان نیز غالباً

از آنها در امان بود و آنها عبارتند از: ۱. اعمال قدرت معنوی و شرعی بزرگ‌ترین مراجع تقلید. ۲. قدرت و نفوذ در امور محلی و دنیوی. اما با شروع مبارزات مشروطه به رهبری علمایی همچون آیت الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی، عرصه تازه‌ای برای شرکت علما در سیاست باز شد و

شکل‌گیری مبارزات علیه استبداد داخلی، جهت مشروط کردن قدرت و اراده شاه، باعث شد تا نقش علما در جنبش مشروطه، برجسته گردد، تا جایی که اگر نقش برجسته آیت الله نائینی و فتوای

آخوند خراسانی در تأیید مشروطه نبود، پیروزی مشروطه خواهی در ایران با دشواریهای بزرگ‌تری روبرو می‌شد.

ذکر این نکته ضروری است که علی‌رغم موفقیت جنبش مشروطه، در محدود کردن قدرت شاه از سلطنت به حکومت در قالب دولت ملی، به دلیل برخی اشتباهات، باعث ناکامی خود از اهداف واقعی، در حاشیه قرار گرفتن علما و ایجاد ناامنی و هرج و مرج در جامعه ایران شد که به دلسردی بسیاری از علما منجر گردید. از جمله اینکه با فتح تهران و شکست استبداد، علما و فاتحان در حاشیه قرار گرفتند و دادگاه سکولار انقلابی، پس از فتح تهران، رأی به اعدام

«شیخ فضل الله نوری» داد و حتی برخی از مجتهدان شیعه ایران و نجف، به اعدام بزرگ‌ترین مجتهد تهران به دست «یفرم خان ارمنی»، اعتراضی نکردند. (۲۶)

پس از نخستین سالهای جنبش مشروطه، شاهد دو گرایش مهم در میان علما هستیم:

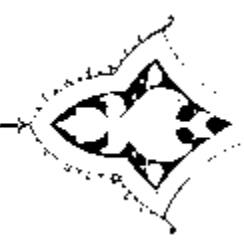
۱. نیرومندترین گرایش میان علما؛ یعنی تن دادن به تشکیل دولتی شهروند، به این امید که دولت مشروطه قوانین را بر پایه دین حنیف اسلام و مذهب حقه جعفری بنا نهد.

۲. کوشش بازماندگان مشروطه که پس از اعدام شیخ فضل الله نوری در بخشهایی از ایران، همچنان دنبال می‌شد (این گرایش که بر ضرورت حضور مجتهدان بر سیاست و اداره امور، پافشاری می‌کرد، با افت و خیزهایی همچنان ادامه داشت تا اینکه سرانجام از میانه سال ۱۳۲۰ش، در قالب جنبش فدائیان اسلام، رونق تازه‌ای یافت).

مشروطه به مرور زمان حمایت مردم را از دست داد و مجدداً استبداد مطلقه با توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه احیا شد. همچنین پس از آغاز مشروطه دوم و فتح تهران، ترور «سید عبدالله بهبهانی»، یکی از دو سید معروف مشروطه خواه تهران و اقدامات تند و ضد مذهبی برخی مشروطه خواهان، باعث شد که به جای استقرار نهادهای مردمی، گروههای توطئه‌گر و غرب‌گرا بر کشور حاکم شوند. (۲۷) در برابر آنها، برخی افراد دلسوز، جهت اصلاح وضعیت موجود و دستیابی به اهداف واقعی جنبش، دست به کار شدند. البته برخی گروههای فرصت طلب نیز برای رسیدن به منافع خود، دست به قیام زدند. در نتیجه با شکل‌گیری ناامنی و هرج و مرج در کشور، مشروطه از اهداف واقعی خود بازماند و بدین ترتیب یکی از بزرگ‌ترین ضررهای مشروطه شکست خورده، حاکم شدن اندیشه پذیرش تدریجی جدایی دین از سازمان اداره جامعه بود.

۴) دلسردی فقها از فعالیت در عرصه سیاست

پس از شکست مشروطه در دستیابی به اهداف واقعی و شکل‌گیری ناامنی و هرج و مرج در کشور، رضاخان با پشتیبانی قدرتهای خارجی، در سوم اسفند ۱۲۹۹ش کودتا کرد و در صدد تشکیل حکومت مرکزی برآمد و بدین ترتیب استبداد مدرن در جامعه ایران شکل گرفت. رضاخان ابتدا با انجام کارهایی از جمله بستن مغازه‌های شراب فروشی و عرق فروشی و تعطیلی تئاتر، سینما، عکاس‌خانه‌ها و کلوپهای قمار، دوستی و آشنایی با روحانیان تهران را بنا



نهاد به طوری که برخی از علما برای رهایی از هرج و مرج و ناامنی از وی حمایت و برخی دیگر سکوت اختیار کردند. رضاخان حتی در اوایل به دست گیری قدرت، در جریان جمهوری خواهی، با مبارزات شهید مدرس، به ناچار نظر علما را پذیرفت و جمهوری خواهی را کنار گذارد. (۲۸)

در این دوره برخی از علما به دلیل مصلحت اندیشی، از دخالت مستقیم در عرصه سیاست خودداری می‌کردند که از جمله آنها «عبدالکریم حائری یزدی» بود. ایشان عملاً دخالتی در سیاست نداشتند و در مواجهه با حکومت و عرصه سیاسی، ضمن احتیاط در این زمینه، از مقابله مستقیم با حکومت پهلوی خودداری می‌کرد و این مصلحت اندیشی را بیشتر از دخالت مستقیم در عرصه سیاست، برای جامعه مفید می‌دانست. (۲۹) بیش از هر چیز باید به این نکته توجه نمود که تجربه تلخ روحانیت شیعه در جریان مشروطیت، آموزشهای مهمی را به آنها داد و به خوبی دریافتند که در شرایط نوین و با وجود توسعه و نفوذ اندیشه‌های ضد دینی در ساختار اجتماعی، ایجاد یک جنبش سیاسی و مذهبی، لوازم پیچیده‌ای را می‌طلبد. شکل‌گیری این وضعیت باعث شد که حتی در سالهای نه چندان دور، پیشروترین علما در تحولات مشروطیت - همچون آیت الله نائینی و آخوند خراسانی - نیز با پرسشهای جدی و تأملی دوباره مواجه شوند. به نظر می‌رسد در آن موقعیت شاید موفقیت‌آمیزترین روش برای مقابله با دین‌ستیزی رضاخان، راهی بود که عبدالکریم حائری یزدی انتخاب کرد تا از تحریک رضاخان و حساس کردن وی درباره علما بپرهیزد. البته معنای این سخن آن نیست که ایشان به مسائل اجتماعی بی‌توجه بود؛ بلکه صلاح کار را در پاسداری از سنتها و حوزه علمیه قم دانست و از این طریق در صدد برآمد تا یکی از کمبودهای اساسی رهبری سیاسی و مبارزاتی نیروهای مذهبی را در آینده مرتفع سازد.

بدین ترتیب هرچند این حوزه، برای مدتها سیاسی نبود؛ ولی بنیان‌گفتان علمای شیعه و اندیشه‌های سیاسی نوین آنان، در درون آن شکل گرفت. (۳۰) بدون شک نفس تشکیل حوزه قم، توسط ایشان، یکی از مؤلفه‌های اساسی شکل‌گیری اسلام انقلابی در تاریخ معاصر به شمار می‌آید و این اقدام بنیادین، به نحوی غیرمستقیم بر اندیشه و تحولات تاریخی چند دهه جامعه ایران و همچنین شکل دهی انقلاب اسلامی، اثر گذاشت.

رضا شاه در ادامه حکومتش با انجام برخی اصلاحات ضد دینی، موجبات نارضایتی علما را فراهم آورد. وی با گسترش مدارس نو و بنای دانشسرای عالی و دانشگاه تهران، به نظام دیرپای مکتب‌خانه که از سوی علما اداره

می‌شد، پایان داد و حتی در قم نیز مدارس جدید جایگزین مکتب‌خانه‌ها شد. او همچنین با تشکیل ارتش مدرن و گسترش شهربانی، علاوه بر سرکوب شورشها، قدرت فزاینده دولت مرکزی را از طریق سرکوب و ارباب، در برابر نفوذ سنتی روحانیان شهرها و روستاهای ایران قرار داد و با اجباری کردن قانون نظام وظیفه همگانی، طلاب را نیز به اجبار به سربازی فرستاد. از دیگر پروژه‌های نوین وی، این بود که یکی پس از دیگری

به تخریب نهادها و روندهای سنتی که نفوذ معنوی و اجتماعی علما بر آنها وجود داشت، پرداخت. مثلاً با تدوین قانون ثبت احوال و اسناد، به نفوذ سنتی علما بر ازدواج، طلاق، بستن قرارداد و کنترل مالکیت پایان داد و همچنین با تشکیل اداره اوقاف و در اختیار گرفتن مدارس دینی، بخش مهمی از درآمد آنها را از میان برد. (۳۱)

از دیگر اقدامات او کشف حجاب، تغییر لباس محلی و اجباری کردن لباس متحدالشکل، گذاردن کلاه پهلوی، عرفی کردن قوه قضائیه و احیای فرهنگ ایران باستان به منظور اسلام زدایی و شیعه زدایی از جامعه بوده است. (۳۲) این اصلاحات، موجبات نارضایتی علما را فراهم کرد

و اعتراضاتی را از سوی آیت الله حائری یزدی و سایر علما به همراه داشت. اما شاه جهت تداوم این اصلاحات، تمامی قیامها و مخالفتها را سرکوب کرد و از جمله مهم‌ترین آنها عبارتند از: «قیام حاج آقا نورالله اصفهانی و ملاحسین فشارکی در اصفهان، قیام علمای تبریزی به رهبری شیخ ابوالحسن انگجی و میرزا صادق آقا، اعتراض علنی و شدید آیت الله محمدتقی بافقی در قم و حاج آقا حسین قمی در مشهد که در نهایت منجر به گردهمایی اعتراض‌آمیز مردم در مسجد گوهرشاد و کشتار مردم شد.» (۳۳)

به هر روی، تا پایان دولت رضاشاه فرایند جدایی دین از سازمان اداره جامعه، شدت گرفت و به حاکمیت سیاست دولت سکولار بر اداره امور جامعه، انجامید و علما نیز به تدریج از حکومت فاصله گرفتند.

با فروپاشی قدرت رضاشاه و آغاز فضای باز سیاسی، مدارس و حوزه‌های علمیه نیز رونقی تازه یافت و شمار طلاب علوم دینی در دهه پس از شهریور ۱۳۲۰ش به بیش از دو برابر رسید و بسیاری از مدارس مذهبی و موقوفاتی که در اختیار حکومت قرار گرفته بود، به روحانیان



(۳۹)

فدائیان اسلام، با سعی و تلاش فراوان و برخورداری از حمایت علمایی همچون آیت الله کاشانی و برخی از علمای نجف، توانستند اثراتی در جامعه ایران و به تبع آن در حوزه علمیه بگذارند و در واقع آنها با صدایی مخالف، جسورانه تلاش کردند تا سکوت جامعه را بشکنند و به فعال کردن اسلام سیاسی در جامعه بپردازند.

پس از پایان دوره دوازده ساله دموکراسی ناقص و آغاز مجدد پادشاهی محمدرضا شاه که با شهادت فدائیان، تبعید آیت الله کاشانی و سرکوب سایر مخالفان حکومت، همراه بود، همچنان برخی از علمای بزرگ همانند آیت الله بروجردی به دلیل جوّ اختناق و جلوگیری از حملات علیه مذهب شیعه، از سیاست کناره‌گیری می‌کردند. در رابطه با آیت الله بروجردی گفته‌اند که ایشان بر مبنای تجربیاتی همچون مشروطه، شهادت شیخ فضل الله نوری به عنوان مجتهد درجه اول تهران و بی‌تفاوتی مردم در برابر رفتار ضد دینی شاه، از سیاست کناره‌گیری کرد و بیشتر به بازسازی و ساماندهی حوزه‌های علمیه و تربیت عالمان فرهیخته، همت ورزید و آن را به مصلحت دین می‌دانست. بنابراین ایشان در مسائل سیاسی، فردی محتاط بود و تنها در موضوعاتی همچون مقابله با سلطه بیگانه بر امت اسلامی، حفظ حوزه اسلام و به خطر افتادن کیان اسلام، از خود حساسیت نشان می‌داد. (۴۰)

۵) شکوفایی پتانسیل درونی شیعه تحت رهبری امام خمینی (ره)

درگذشت آیت الله بروجردی در سال ۱۳۴۱ش آغاز روند جدیدی بود که رابطه علما و حکومت را در برابر آزمونی تازه قرار داد. (۴۱) امام خمینی (ره) در کتاب البیع، در قالب بحث حکومت اسلامی، در صدد اصلاح حکومت و احیای مجدد اسلام برآمد. اما عدم اعتنای حکومت به اصلاح و انجام اقدامات ضد دینی از سوی آنها - همچون تصویب لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی - موقعیتی را فراهم کرد که بیش از پیش نیروی بالقوه اسلام را به حرکت درآورد و بسترهای سیاسی، اجتماعی و فکری آن را در جامعه فراهم ساخت. بنابراین اسلام سیاسی در تقابل با سیاستهای ضد دینی حکومت، از رشد مطلوبی برخوردار گردید و راه برای حرکت بیشتر آماده شد و به تدریج اسلام‌گرایان دست به مقابله مستقیم با حکومت زدند و در این راستا مخالفت‌های زیادی علیه حکومت، به رهبری امام خمینی شکل گرفت که مهم‌ترین آن قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ش بود. پس از این واقعه، علی‌رغم تبعید امام خمینی از سوی حکومت، جهت

بازگردانده شد. (۳۴) با این حال بر خلاف افزایش چشمگیر جنب و جوشهای مذهبی - سیاسی، رفتار برخی از علمای سنتی شیعه در برابر دولت، در دوره فضای باز سیاسی و حتی سالهای پس از آن، با رفتار ایشان در سالهای پیشین، تفاوت چندانی نداشت و آنها همانند گذشته، به کناره‌گیری از سیاست ادامه می‌دادند و از مداخله صریح در سیاست پرهیز می‌کردند. البته بنابر مستندات می‌توان مدعی شد که این کناره‌گیری، حکایت از آن داشت که علما در این دوره، دخالت در سیاست را چندان به نفع جامعه دینی نمی‌دانستند و معتقد بودند که تقویت نهاد دین و حوزه‌های علمیه، نسبت به هر اقدامی، ارجح است. (۳۵)

به طور کلی علی‌رغم گرایشهای همگانی به سوی حوزه‌های دینی در دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ش، هنوز گرایش غالب روحانیان غیر سیاسی بود و علمایی همچون بروجردی، شهرستانی و بهبهانی در صحنه سیاسی وارد نشدند. آیت الله بروجردی به دلیل شرایط سخت حوزه، تلاش گسترده‌ای را برای صیانت و بسط کیفی و کمی حوزه علمیه قم فراهم آورد و در این راستا مهم‌ترین نگرشهای ایشان، شامل اصلاح ساختار حوزه‌های علمیه، علاقه‌مندی به همکاری بین دین و علم، اندیشه تقریب مذاهب اسلامی و اعزام مبلغ و نماینده مذهبی به کشورهای خارجی بود. (۳۶) اما

این، همه ماجرا و پیکره حوزه نبود؛ بلکه در خلال این دوران، برجسته‌ترین کوشش برای زدودن دیوار میان دین و سیاست و کشاندن علما به مبارزه سیاسی، توسط آیت الله کاشانی و جنبش فدائیان اسلام انجام گرفت. در این راستا «علمایی همچون خوانساری، محلاتی و شاهرودی از کوششهای کاشانی در رابطه با مسئله نفت، پشتیبانی کردند و به ضرورت اجرای قانون اساسی مشروطه در زندگی سیاسی تکیه می‌کردند». (۳۷) همچنین فدائیان اسلام نیز در عرصه اندیشه و سیاست، تلاش زیادی جهت احیای اسلام در جامعه به عمل آوردند و به طور کلی گوهر اندیشه فدائیان اسلام، در سه موضوع خلاصه می‌شد: نخست اینکه علما باید سکوت و مامشات با دولت را کنار بگذارند و مردم را به مبارزه با حکومت و سیاستهای آن برانگیزند. دوم اینکه، دولت غرب‌گرا باید برچیده شود و با فساد حاکم بر جامعه اسلامی مبارزه صورت گیرد و در نهایت حکومت اسلامی باید جایگزین حکومت غرب‌گرا گردد (۳۸) و سوم اینکه، جنبش انقلابی در ایران، باید با جنبشهای اسلامی در دیگر کشورها، مانند مبارزات فلسطین و اخوان المسلمین در مصر و سوریه، جهت مبارزه با استعمار، پیوند یابد.



سرکوب این نهضت، گرایش هوادار امام خمینی، به پیروزی معنوی در جامعه ایران دست یافتند و این مبارزات در سالهای پس از آن، تبدیل به سمبل دو گرایش بزرگ در جامعه گردید: ۱. فرایند تقد به سکوت علما، مماشات با دولت و فریاد اسلام مبارز و انقلابی. ۲. پذیرش امام خمینی و نهضت ایشان در جامعه ایران، به عنوان سمبل مبارزه با فساد و خودکامگی پهلوی دوم.

در این دوره بر خلاف صف‌آرایی اجتماعی مشروطه، صف‌آرایی تازه‌ای در جامعه ایران شکل گرفت. در یک سوی این صف‌آرایی، گروه‌های سکولار و چپ، روشنفکران و گروه‌های مذهبی مانند مجاهدین خلق و علمای همفکر با امام خمینی (هوادار دخالت دین در سیاست) و در سوی دیگر آن، دربار، دولت و هم‌پیمانان ایشان، قرار گرفتند. با وجود فشار حکومت، گروه اول، در جامعه ایران به پیروزی معنوی دست یافتند و افرادی همچون آیت الله بهشتی، آیت الله مطهری، آیت الله طالقانی، دکتر شریعتی، مهندس بازرگان و ... به عنوان احیای مفاهم حرکت آفرین شیعی، به ایفای نقش پرداختند و مقدمات فکری انقلاب را فراهم آوردند.

(۴۲) بنابراین با سعی و تلاش آنها، این نوع تفکر به تدریج بر دیگر افکار و ایدئولوژی‌های رقیب فائق آمد و گروه‌های اسلام‌گرا توانستند با هدایت افکار عمومی در بطن جامعه، به اهداف خود دست یابند. هرچند که این نوع تفکر قبلاً هم به شکلی سازمان‌یافته توسط گروه‌هایی رشد کرده بود؛ ولی به دلیل فقدان رهبری منسجم به موفقیت شایانی دست نیافتند. در این دوره وضعیت به گونه‌ای بود که «با غلبه تشیع به عنوان ایدئولوژی، مرجعیت به عنوان رهبری و روحانیت به عنوان زمینه‌ساز انقلاب، در نهایت به اهداف خود در کشور رسیدند» (۴۳) و عملاً پس از سالها تلاش، تفکر اسلام سیاسی، تحت رهبری امام خمینی به پیروزی دست یافت. ذکر این نکته ضروری است که پذیرش مردمی انقلاب و نتیجه عملی آن را در این دوره، باید ناشی از اعتقادات شیعه در زمینه عدالت‌خواهی، رهبری صالح و مبارزه جدی علیه نظام سلطنتی - استبدادی دانست.

در خصوص پیروزی انقلاب اسلامی با تکیه بر اسلام سیاسی در جامعه ایران، باید خاطر نشان نمود که اسلام سیاسی گرچه در دهه‌های قبل توسط بسیاری از گروه‌ها از جمله اخوان المسلمین در سایر نقاط جهان در حال گسترش بود؛ ولی به عقیده اندیشمندان غربی و اسلامی، در هیچ کشوری به استثنای ایران، اسلام سیاسی قادر به تغییر عمیق در صحنه سیاسی نشد؛ (۴۴) بدان خاطر که در سایر کشورها، اسلام سیاسی از اواخر دهه ۱۹۶۰م، در محیط‌هایی

تهی از فرهنگ و سیاست سر برآورد و رشد کرد و فرهنگ چپی در این دوره به همراه نظام استبدادی رایج در جوامع، نیز باعث ناکامی آنها گشت. (۴۵) انقلاب در ایران، برخلاف آنها، با احیای نهاد دینی - سنتی، توده‌های به حاشیه رانده شده و زیان دیده از جریان نوسازی و فساد نظام حکومتی را بسیج و رهبری کرد و در نهایت نیز به پیروزی دست یافتند. (۴۶) همچنین پتانسیل درونی اسلام شیعی و وجود

عواملی در داخل این مذهب، امکان ارائه تفسیر مکتبی از آن را ممکن می‌ساخت و از طرفی وجود برخی عناصر، زمینه‌های هژمونیک شدن

آن را آسان کرد که از جمله این عناصر می‌توان به وجود مفاهیمی مانند امامت انسان صالح، تقیه، شهادت، غیبت، انتظار، منجی‌گرایی و ... در مذهب شیعه، جایگاه الوالی علما در ایران و نقش قابل توجه امام خمینی در مقام ایدئولوگ و معمار انقلاب اسلامی، اشاره کرد. باید افزود که «انقلابیان در انتقال آگاهی سیاسی برای صف‌آرایی، نقد ترتیبات اجتماعی موجود در زیر سؤال بردن وضع موجود، ارائه مجموعه جدید ارزش‌ها و طرح کلی جامعه مطلوب و توجیه پیروان بر مبنای حقانیت و عقلانیت، موفق شدند و این موفقیت در انجام کارکردهای معمول ایدئولوژی، در روند انقلاب، به شکلی مطلوب، به هژمونیک شدن آن انجامید» (۴۷)

در نهایت در فرایند انقلاب اسلامی ایران، اسلام شیعی به مثابه ایدئولوژی، راهنمای عمل بود و با پررنگ شدن نقش اسلام سیاسی در تحولات جهان اسلام، انقلابیان با هدف احیای هویت واحد اسلامی، مبارزه با ناسیونالیسم و برقراری اتحاد با جهان اسلام در برابر غرب، به صدور این انقلاب به سایر نقاط جهان مبادرت ورزیدند.

نتیجه‌گیری

در دوره پس از غیبت، علما و فقهای شیعی به عنوان نائبان امام عصر (عج) تا پایان سده دهم، سعی در فراهم کردن مقدمات ظهور داشتند و به دلیل جو اختناق ضد شیعی،



از فعالیت علنی خودداری می‌کردند. در عین حال گرچه آنها عملاً به صورت فعال وارد عرصه سیاست و همکاری با حکومتها نمی‌شدند؛ ولی محققان بر این باورند که حکومت‌های این دوره از جهات مختلف مرهون علما بوده‌اند و در نتیجه تلاشهای علما، تشیع از رشد اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بالایی برخوردار شد. به طور کلی می‌توان گفت که علمای شیعی در این دوره، فاقد مناسبات رسمی و شکل سازمانی در انجام فعالیتها بودند.

از میانه سده دهم به بعد با تشکیل دولت صفوی و رسمیت یافتن شیعه دوازده امامی، دوران تاریخی تازه‌ای در ایران آغاز شد. هجرت علمای جبل عامل به ایران و همکاری با صفویه باعث گردید که روحانیت شیعی به دلیل جایگاه والا در جامعه ایران، در کانون قدرت قرار گیرد و سازمان دینی روحانیت شیعی برای اولین بار به صورت نیمه رسمی در ایران به وجود آید. حکام صفویه نیز با درک جایگاه و نفوذ علمای شیعی در جامعه ایران، جهت مشروعیت حکومت خود همکاری زیادی با علما داشتند.

با فروپاشی صفویه، این مناسبات نیز به هم ریخت و در دوران حمله افغانها به ایران و فرمانروایی نادرشاه، به علت ناامنی و بی‌ثباتی ناشی از آن دو و عدم توجه به شأن و منزلت علما، یک دوره فترت شکل گرفت که به دنبال آن، علما به عتبات مهاجرت کردند.

با تشکیل قاجار، روند جدیدی در سازمان دینی علمای شیعی به وجود آمد که با ایجاد نظم و امنیت نسبی، محیط برای اجرای نقش علما فراهم گردید. گرچه در این دوران علما همانند دوره صفوی، به تئوری پردازی مشغول نبودند؛ ولی برای دفع بحرانهایی همچون بابت، بهائیت، تصوف و ... به همکاری با حکومت می‌پرداختند.

در این دوره، با سعی و تلاش آیت الله بهبهانی، دوران شکوفایی اخباریان خاتمه یافت و اصولیان بر جامعه علمی و دینی ایران حاکم شدند و همچنین به همت علما، مباحثی همچون اختیارات فقها به عنوان نائبان معصوم در عصر غیبت (ولایت عامه فقها) و وضعیت سلطان مأذون از فقیه، مطرح گردید. برخی شاهان و صدراعظم‌های دولت قاجار علی‌رغم دینداری ظاهری به دلیل ترس از قدرت و نفوذ معنوی علما، در عمل با اعمال برخی اصلاحات، درصدد تضعیف قدرت علما بودند. اما با وجود تمامی تلاشهای صورت گرفته جهت تضعیف علما، نفوذ معنوی آنها در ایران، در حادثه تنباکو تجلی یافت و استبداد و استعمار در این واقعه، به قدرت واقعی علما در جامعه ایران پی‌بردند. همچنین در این دوره، عواملی همانند هجوم خارجی به

ایران، ولخرجی شاهان قاجار، رخنه اقتصادی بیگانگان به ایران و ... دست به دست هم داد و باعث اتحاد علما با روشنفکران، جهت مشروط ساختن اراده و قدرت شاه به سلطنت شد. علی‌رغم تلاش علما در جریان مشروطه، برخی اشتباهات، باعث ناکامی مشروطه از اهداف واقعی، در حاشیه قرار گرفتن علما و ایجاد ناامنی و هرج و مرج در جامعه ایران گردید که در نتیجه آن، از یک سو علما از صحنه سیاست دلسرد شدند و از سوی دیگر برای رهایی از هرج و مرج و ناامنی، در برابر قدرت گرفتن رضاخان از طریق کودتا، سکوت اختیار کردند. البته رضاخان نیز جهت مشروعیت قدرت خود، با ظاهر سازی به دنبال جلب حمایت علما بود. برخی از علما در ابتدا به دلیل مصلحت اندیشی، از دخالت مستقیم در عرصه سیاست خودداری می‌کردند؛ ولی در ادامه، انجام برخی اصلاحات ضد دینی توسط رضاشاه، موجبات نارضایتی علما را فراهم آورد و شاه جهت تداوم این اصلاحات، تمامی قیامها و مخالفتها را سرکوب کرد و بدین ترتیب تا سال ۱۳۲۰ ش، فرایند جدایی دین از دولت (یا به عبارتی علما از حکومت) سرعت گرفت.

با فروپاشی قدرت رضاشاه و آغاز فضای باز سیاسی، گرچه گرایش همگانی به سوی حوزه‌های دینی گسترش یافت؛ ولی با این حال علمایی همچون آیت الله بروجردی علی‌رغم نامشروع دانستن حکومت، از دخالت مستقیم در عرصه سیاست پرهیز می‌کردند. در این دوران آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام، به عنوان نماینده اسلام سیاسی، در عرصه مبارزه علیه شاه فعال بودند.

پس از درگذشت آیت الله بروجردی، روند تازه‌ای ایجاد شد و امام خمینی با احیای مجدد اسلام ناب، در صدد اصلاح حکومت برآمد و چون عدم اعتنای حکومت را به اصلاح دید، دست به مقابله مستقیم با حکومت زد و در این راستا قیامهای بسیاری علیه حکومت به رهبری امام خمینی (ره) شکل گرفت. علی‌رغم تبعید ایشان، تفکر اسلام سیاسی شیعی به پیروزی معنوی در جامعه ایران رسید و افرادی به ترویج این تفکر، جهت فراهم کردن مقدمات فکری انقلاب پرداختند و در نهایت نیز به اتفاق همگان، تشیع به عنوان ایدئولوژی، مرجعیت به عنوان رهبری و روحانیت به عنوان زمینه‌ساز انقلاب مطرح شد و با پیروزی انقلاب اسلامی، عملاً پس از سالها تلاش، تفکر اسلام سیاسی، تحت رهبری ولی فقیه، به پیروزی دست یافت.



۱. درآمدی بر نظام ارزشی و سیاسی اسلام، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.
۲. ر.ک: (۱) «وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ» (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۴). (۲) «العلماء حکام علی الناس» (غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۱۳۷). (۳) «العلماء ورثة الانبياء» (الکافی، ج ۱، ص ۳۹). (۴) «الفقهاء حصون الاسلام» (الکافی، ج ۱، ص ۴۷). (۵) «الفقهاء اماناء الرسول» (الکافی، ج ۱، ص ۵۸).
۳. صفویه از ظهور تا زوال، صص ۱۱۲-۱۱۷.
۴. تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۲۱.
۵. همان، ص ۲۴.
۶. مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، ص ۱۷۰.
۷. تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۴۰.
۸. نظریه دولت در ایران، صص ۱۱۵ و ۱۱۶.
۹. تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران، صص ۹۴-۹۶.
۱۰. مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، ص ۱۷۵.
۱۱. علما همیشه در جامعه ایران به دلایل مختلفی فارغ از دولت، قدرت داشته‌اند که برخی از آن دلایل عبارتند از: استقلال قدرت علما، برکنار بودن از نفوذ قدرتهای خارجی، پیوند با مردم و وفاداری مردم ایران در مرحله اول به اسلام (احترام به علما به عنوان عالم دین و نائب معصوم) و در مرحله دوم به ایران (ر.ک: دین و دولت در ایران، صص ۵۱ و ۵۲).
۱۲. شیعه در تاریخ ایران، ص ۱۴۴.
۱۳. ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، صص ۱۴۲-۱۴۵.
۱۴. حرکت اصلاح الشیعی، ص ۳۴.
۱۵. شیعه در تاریخ ایران، ص ۱۸۹.
۱۶. همان.
۱۷. ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب، ج ۵، ص ۲۴۵.
۱۸. ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۱۵۵.
۱۹. تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران، ص ۴۲۲.
۲۰. اندیشمندان علوم اجتماعی و انقلاب اسلامی ایران، ص ۶۶.
۲۱. حرکت اصلاح الشیعی، ص ۱۴۶.
۲۲. تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران، صص ۲۱۳-۲۱۵.
۲۳. همان.
۲۴. دین و دولت در ایران، صص ۶۸ و ۶۹.
۲۵. تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۲۰۳.
۲۶. نقش علما در سیاست از مشروطه تا انقراض قاجار، ص ۲۲۴.
۲۷. تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۲۶۸.
۲۸. نقش علما در سیاست از مشروطه تا انقراض قاجار، ص ۳۶۴.
۲۹. همان، ص ۳۵۰.
۳۰. «جستاری در تفکر سیاسی علمای شیعه از مشروطیت تا سال ۱۳۲۰».
۳۱. بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، ص ۳۵۷.
۳۲. تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۴۵۱.
۳۳. «جستاری در تفکر سیاسی علمای شیعه از مشروطیت تا سال ۱۳۲۰».
۳۴. تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران، ص ۳۵۹.
۳۵. نقش علما در سیاست از مشروطه تا انقراض قاجار، ص ۴۰۳.
۳۶. «جستاری در تفکر سیاسی علمای شیعه از مشروطیت تا سال ۱۳۲۰».
۳۷. «بازسازی اندیشه دینی و تأثیر آن بر گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر».
۳۸. بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، صص ۳۴۶-۳۵۰.
۳۹. صفویه در عصر دین، فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۳۱۹.
۴۰. بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، صص ۴۰۷-۴۰۹.
۴۱. تاریخ سیاسی معاصر ایران، ص ۶۱۱.
۴۲. تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۵۱۱.
۴۳. بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، ص ۴۸۱.
۴۴. شکست اسلام سیاسی، ص ۲.
۴۵. اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدد، ص ۴۴.
۴۶. همان، ص ۸۲.
۴۷. اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی، ص ۳۰۱.



۱. آمدی، عبدالواحد، *غرر الحکم و درر الکلم*، شرح و ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۲. بهشتی سرشت، محسن، *نقش علما در سیاست از مشروطه تا اتقراض قاجار*، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۳. جعفریان، رسول، *صفویه از ظهور تا زوال (۹۰۵-۱۱۳۵)*، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۸ش.
۴. همو، *صفویه در عصر دین، فرهنگ و سیاست*، ج ۲، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ش.
۵. حسینیان، روح الله، *بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹ش.
۶. خرمشاد، محمدباقر، *اندیشمندان علوم اجتماعی و انقلاب اسلامی ایران*، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۴ش.
۷. درخشه، جلال، «بازسازی اندیشه دینی و تأثیر آن بر گفتمان سیاسی شیعه در ایران معاصر»، *مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق*، شماره ۱۸-۱۹، تابستان و پاییز ۱۳۸۲ش.
۸. همو، «جستاری در تفکر سیاسی علمای شیعه از مشروطیت تا سال ۱۳۲۰»، *مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق*، شماره ۱۳-۱۴، بهار و تابستان ۱۳۸۰ش.
۹. روره، الویه، *شکست اسلام سیاسی*، ترجمه عبدالکریم خرم، پیشاور، نشر مصطفی سحر، ۱۹۹۵م.
۱۰. السید، رضوان، *اسلام سیاسی معاصر در کشاکش هویت و تجدد*، ترجمه مجید مرادی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۳ش.
۱۱. شجاعی زند، علیرضا، *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین (بررسی جامعه شناختی مناسبات دین و دولت*
- در جامعه اسلامی)، تهران، انتشارات تبیان، ۱۳۷۶ش.
۱۲. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۹ق.
۱۳. صفت گل، منصور، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی*، تهران، نشر رسا، ۱۳۸۱ش.
۱۴. عزتی، ابوالفضل، *اسلام انقلابی و انقلاب اسلامی*، تهران، انتشارات هدی، بی تا.
۱۵. فتحعلی، محمود، *درآمدی بر نظام ارزشی و سیاسی اسلام*، قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۴ش.
۱۶. کدیور، جمیله، *تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹ش.
۱۷. الگار، حامد، *دین و دولت در ایران (نقش علما در دوره قاجار)*، ترجمه ابوالقاسم سری، نشر توس، ۱۳۶۹ش.
۱۸. لمتون، اس، *نظریه دولت در ایران*، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران، نشر گبو، ۱۳۷۹ش.
۱۹. کلینی، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۲۰. مدرس، محمدعلی، *ریحانة الادب فی تراجم المعرفین بالکنیة و اللقب*، تبریز، بی نا، ۱۳۴۶ش.
۲۱. مدنی، جلال الدین، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ش.
۲۲. میرقان، صابرینا، *حرکة الاصلاح الشیعی*، ترجمه از فرانسه: هیشم الامین، بیروت، دارالنهار، ۲۰۰۳م.
۲۳. نجفی، موسی و موسی فقیه حقانی، *تاریخ تحولات سیاسی ایران (بررسی مؤلفه‌های دین، حاکمیت و مدنیت)*، تهران، مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴ش.
۲۴. نیازمند، سید رضا، *شیعه در تاریخ ایران: شیعه چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟*، تهران، نشر حکایت قلم نوین، ۱۳۸۳ش.

